

حمید فرزام

استاد زبان و ادبیات فارسی

فصلی از تاریخ ادبی و اجتماعی ایران

تاریخ آینه عبرت آیندگان و یادگار نیک و بد زندگی گذشتگانست و از اینرو پژوهش در مسائل تاریخی و بررسی رویدادها و وقایع اجتماعی و تحقیق فلسفی و منطقی در علل و عوامل انحطاط یا اعتلاء پیشینیان در طی قرون و اعصار گذشته، برای بیداری و هوشیاری همگان خاصه جوانان و دانشجویان که هنوز تجربه فراوان نیندوخته اند و از گردش روزگار و انقلاب احوال بی خبرند امری در بایست و ضروریست بویژه که این شیوه تحقیق و تتبع متضمن فوائد ادبی و اجتماعی و اخلاقی نیز هست و از جنبه های گوناگون در تعلیم و تربیت نسل جوان و پرورش قوای فکری و استعداد های نهانی و احساسات و عواطف عالی آنان مؤثر تواند بود .

تاریخ گذشته ایران واقعاً درس عبرتست و هر خواننده بی غرض و نکته سنجی در ضمن مطالعه برخی از فصول آن از حیث جبر زمان و سیر تکامل جهان، بخوبی

می تواند تحولات اجتماعی عصر خود را نیز دریابد و آن را با اوضاع سیاسی و اجتماعی ادوار پیشین بسنجد و آنگاه با داوری درست، سپاس نعمتهای موجود بگزارد و از سرشوق و ذوق در برنامه حیات صوری و معنوی خویش طرحی نو افکند.

بدیهیست کار عمده مورخ تنها جمع آوری سنوات و ذکر پیش آمدها و شکستها و پیروزیها نیست. بلکه وظیفه اصلی او بیان سرگذشت جوامع بشری و باز نمودن خصوصیات معنوی و اخلاقی و اجتماعی آنهاست، بقول مورخ معروف فرانسوی فوستل دوکولانژ Fustel de Coulange (۱۸۳۰ - ۱۸۸۹ م): «تاریخ عبارت نیست از جمع آوری و روی هم ریختن وقایع و حوادث گوناگونی که در زمان گذشته رخ داده است بلکه علم جامعه‌های انسانی است» (۱) و البته بنظر نقادان بصیر آن دسته از آثار تاریخی ارزش واقعی و علمی دارند که بدین زیورها متحلی باشند. با اینهمه به جرأت می‌توان گفت که از مطالعه در تضاعیف اوراق و فصول برخی از متون تاریخی که فاقد اینگونه معانی هستند باز هم بچشم بصیرت می‌توان عبرتها آموخت و پندها فراگرفت که: «جهان سر بسر حکمت و عبرتست...» ما اینک بهمین منظور یکی از ادوار گذشته ایران را که در تواریخ به (فترت بین دوره ایلخانی و دوره تیموری) معروفست با اشاره به برخی از نکات ادبی و اجتماعی اجمالا مورد بحث قرار می‌دهیم:

بعد از مرگ ابوسعید بهادرخان آخرین پادشاه مقتدر ایلخانی (۲) درسال

۱ - شمه ای درباره علم و آیین تاریخ نگاری بقلم سید محمد علی جمال زاده، بنقل از یادنامه ابوالفضل بیهقی، چاپ دانشگاه مشهد، سال ۱۳۵۰، ص ۱۲۷ - ۱۲۸.
 ۲ - جانشینان هلاکوخان را که پس از مرگ وی تا سال ۷۵۶ در ایران حکومت کرده اند سلسله سلاطین مغول یا ایلخانان میگویند (تاریخ مغول، عباس اقبال، تهران ۱۳۴۱، ص ۲۰۰).

۷۳۶ هجری، کشور پهناور ایران بدست امرای مغول تجزیه شد و درمدت کوتاهی چند نفر از شاهزادگان بی کفایت نامزد ایلخانی شدند ولی هیچیک نتوانستند حکومت واحد مقتدری تشکیل دهند تا اینکه در سال ۷۵۶ ه. بکلی انقراض یافتند (۱).

برای روشن شدن وضع سیاسی و اجتماعی دوره مزبور در اینجا بی مناسبت نیست که عین عبارت (ذیل جامع التواریخ رشیدی) را که در واقعه مرگ ابوسعید نوشته شده به اختصار نقل کنیم:

«... مَلِكِ بِي سُلْطَانِ چُون تَن بِي جَان ورمه بی شبان شد و فتنه (بی) که از سالها باز، جهت عدم نسل پادشاهی متوقع اهل جهان و مصور همگنان بود سر از خواب نوشین بر آورد، چه خوانین حضرت هریک هوایی داشتند و ارکان دولت هر کس رایی، همه باهم در خصم اندوزی چون قلم گشاده زبان و در کینه توزی... چون نی بسته میان... زبان حال با هریک از ایشان می گفت:

در سر داری که بر سر افسر داری هم در سر آن روی که در سر داری...» (۲)
 در فاصله مرگ ابوسعید (۷۳۶ ه.) و نابودی آخرین نامزد ایلخانی (۷۵۶ ه.)، سلسله‌های آل جلایر و چوپانیان و آل مظفر و خاندان اینجو و سرداران به ترتیب در نواحی غربی ایران و آذربایجان و فارس و کرمان و خراسان روی کار آمدند و چنانکه در

سیاسی (۱) چه برخی از آنها مانند اتابکان فارس و آل مظفر و آل جلایر ممدوح شاعران نامداری چون سعدی و حافظ و سلمان بوده‌اند و چنانکه ازین پیش اشارت رفت، مطالعه اجمالی در تاریخ سیاسی و بررسی جنبه های اجتماعی و اخلاقی زندگی بعضی از امرا و سلاطین گذشته و همچنین امعان نظر در آثار و دواوین نویسندگان و گویندگان معاصر آنها مخصوصاً که بدین جنبه‌ها ناظر بوده‌اند فواید ادبی و اجتماعی فراوان در بردارد.

باری، چنانکه از اشارات و قرائن تاریخی و همچنین شواهد ادبی فراوان پیداست در دوره فترت امرای محلی و عمال ایشان در اطراف و اکناف کشور ایران به جان و مال و ناموس مردم بی پناه افتادند و بار تکاب اعمال زشت و ننگینی که به برخی از آنها اشارت خواهد شد بعد از دوران سیاه و شوم حکومت چنگیز و اتباع او زمینه را از هر جهت برای تسلط و غلبه امیر قهار و خونخوار تیمور گورکان آماده کردند. یاره‌یی از این اعمال بحدی شرم آور است که در کمتر عصری نظیر آنها دیده شده مانند: قتل شیخ حسن چوپانی بدست زُنش که از ترس رسوایی بدان مبادرت کرد (۲)

۷۵۹ (۱) و خونریزی و سفاکی همین امیر مبارزالدین که بدست خود هفتصد هشتصد نفر را بقتل رسانیده بود (۲) و خیانت دمشق خواه چه پسر امیر چوپان به حرم ابوسعید که به

۱- «... امیر مبارزالدین ... غالباً ایشان (پسران) را به سیاست و کور کردن تهدید می نمود. شاه شجاع و شاه محمود هم بر جان خود ترسیده با شاه سلطان (خواهر زاده امیر مبارزالدین) که او نیز از امیر رنجیده بود همدست شدند و قرار شد که در رسیدن به اصفهان امیر مبارزالدین را بگیرند و مقید کنند. در ۱۵ رمضان سال ۷۵۹ توطئه کنندگان ... امیر مبارزالدین را گرفته ابتدا در قلعه طبرک محبوس کردند و بعد در ۱۹ همان ماه سلطان شاه بفرمان شاه شجاع چشم امیر را میل کشید و بعد ... او را از طبرک به قلعه سفید فارس فرستادند ... تاریخ مغول، ص ۴۲۴

حافظ در اشاره به همین واقعه در قطعه بی چنین گفته است :

دل منه بر دینی و اسباب او	زانکه از وی کس وفاداری ندید
کس عسل بی نیش ازین دکان نخورد	کس رطب بی خار ازین بستان نجید
شاه غازی خسرو گیتی ستان	آنکه از شمشیر او خون میچکید ...
از نهیمش پنجه می افکند شیر	در بیابان نام او چون می شنید
سروران را بی سبب می کرد حبس	گردنان را بی خطر سر می برید
عاقبت شیراز و تبریز و عراق	چون مسخر کرد وقتش در رسید
آنکه روشن بد جهان بیش بدو	میل در چشم جهان بیش کشید

دیوان حافظ به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، ص ۳۶۷؛ تاریخ مغول، حاشیه ص ۴۲۴؛ تاریخ عصر حافظ، دکتر قاسم غنی، تهران ۱۳۲۱ شمسی، ص ۱۵۹-۱۶۰
 سلمان ساوجی نیز در قطعه بی بمطلع :

آنکه از کبر يك وجب میدید	از سر خویش تا به افسر هور
در مورد کور شدن امیر مبارزالدین بدست پسرش چنین آورده است :	
قوة الظاهر پشت او بشکست	قوة العین کرد چشمش کور ...

تاریخ مغول، حاشیه ص ۴۲۴

۲- صاحب جامع التواریخ حسنی در این باب نوشته است : «... و بسیار بودی که در اثناء قراءت قرآن و نظر در مصحف مجید جمعی را از اوغانیان حاضر کردند بدست خود ایشان را بکشتی و دست شستی و پاس مصحف بتلاوت مشغول شدی . شاه شجاع از پدر سؤال کرد که هزار کس در دست شما کشته شده باشد ؟ گفت که هفتصد هشتصد آدمی باشد ... تاریخ عصر حافظ، دکتر قاسم غنی، ص ۱۸۷ .

گرفتاری و قتل او منجر شد (۱) و باز عشق ابوسعید به بغداد خاتون دختر امیر چوپان زوجه شیخ حسن بزرگ که به موجب یاسای چنگیزی شوهرش را به طلاق گفتن او مجبور ساخت (۲) و سایر حوادث و وقایع ننگینی که برای آگاهی بیشتر باید به کتابهای تاریخی آن دوره رجوع کرد و شرح و بسط آن موجب اطناب ممل و بیرون از حوصله این مقاله است، با اینهمه نمیتوان از ذکر بعضی از وقایع فجیع و ناگوار دیگر مانند قتل وزیر دانشمند و بی همتا خواجه رشیدالدین فضل الله (۳) و فرزند

۱ - دمشق خواجه بسال ۷۲۷ بدستور سلطان ابوسعید بقتل رسید و برای عبرت سرش را از قلعه سلطانیه آویختند و اموالش را به تاراج بردند - رجوع شود به : تاریخ مغول : ص ۳۳۶ ، ایضاً حافظ شیرین سخن ، محمد معین ، تهران ۱۳۱۹ ، ص ۲۴-۳۵

۲ - ... « بموجب یاسای چنگیزی هر زنی که منظور نظر خان قرار گیرد شوهر باید او را طلاق گفته به خدمت خان روانه دارد ... » تاریخ مغول ص ۳۳۵ و ۳۳۸ - باید دانست که همین معشوقه پس از آنکه از چشم ابوسعید افتاد چنانکه غالب مورخان نوشته اند در مسموم کردن و مرگ پادشاه دست داشت و بهمین جهت به امر جانشین وی به قتل رسید - تاریخ مغول ، ص ۳۴۵ .

۳ - واقعه جانگداز قتل خواجه رشیدالدین فضل الله بر اثر سعایت حسودان و دسیسه و نیرنگ علیشاه که در کار وزارت رقیب خواجه بزرگ بود در ۱۷ حمادی الاولی سال ۷۱۸ هجری به امر سلطان ابوسعید اتفاق افتاد « ... میرغضبان ... ابتدا فرزند خواجه یعنی عزالدین ابراهیم را که شانزده سال بیش نداشت پیش چشم پدر پیر کشتند و بعد آن وزیر فاضل یگانه را به سن ۷۳ در نزدیکی تبریز دو نیمه کردند ... و به عمر یکی از بزرگترین حکما و اطبا و مشیمان و مورخین ایران که در میان رجال شرق کمتر نظیر داشته خاتمه بخشیدند ... » تاریخ مغول ، ص ۳۲۸

پس از مرگ خواجه اموال او و فرزنداناش را ضبط کردند و محله ربع رشیدی را که از بناهای او بود ببادغارت دادند حتی يك قرن پس از مرگ نیز به تهمت یهودی بودن به امر امیرانشاه پسر تیمور استخوانهای او را از مسجد ربع رشیدی بیرون آوردند و در قبرستان یهود به خاک سپردند . برای آگاهی بیشتر رجوع شود به تاریخ مغول ص ۳۲۶ - ۳۲۹

علم دوست و ادب پرور او خواجه غیاث‌الدین محمد (۱) که ناجوانمردانه در همین عصر یعنی دوره حکومت ایلخانان مغول اتفاق افتاده است خود داری کرد - البته برخی حوادث شوم نیز گاهی مزید بر این علل می‌شد و دمار از روزگار مردم برمی‌آورد مانند قحط و غلای سخت و شدیدی که اواخر حکومت قراخانیان کرمان یعنی در زمان فرمانروایی مظفر‌الدین محمد شاه (۶۹۳-۷۰۲ ه.ق) در آن سامان روی داد و گروهی بسیار را به دیار نیستی فرستاد. مورخ معروف ناصرالدین منشی کرمانی صاحب کتاب سمط‌العلی للحضرة العلیا در همین باره به شیوه نثر فنی شرحی مصنوع و متکلفانه دارد که از جهت فواید ادبی و اجتماعی در بغست مختصری از آن ترا در اینجا ویریم خاصه آنکه در پایان شرح مزبور با نهایت ایجاز به ظلم و تعدی ستمگران نیز در آن دیار اشارتی بلیغ کرده است، بدین قرار:

«... بلیت قحطی هایل و غلایی عظیم بر اهل شهر (کرمان) طاری (۲) و متطرق (۳) شد و خوار بار چنان عزیز که حساب جو و حبه از ترازو بر خاست. نان چنان شیرین آمد که جان غمگین هر مسکین در طلب آن بلب میرسید و دست بدان نمیرسید و فرماندگان شهر و درم‌اندگان قهر در معانات آن عنا و مقاسات

۱ - قتل خواجه غیاث‌الدین محمد که « بعد از پدر از بزرگترین مریبان اهل علم و ادب و از کریمان عهد خود بود » در ۲۱ رمضان سال ۷۳۶ یعنی در اواخر حکومت ارباگاون به دست دشمنان او اتفاق افتاد - پس از قتل خواجه دشمنان وی و ارادل تبریز ربع رشیدی را بار دیگر بیاد چپاول دادند و کتب خطی نفیس و مال و متاع گرانبهای بسیار در آن واقعه بناراج رفت « یکی از شعرا در مرثیه وی گفته است :

جای آنست کاختران امروز	بر سر از دست چرخ خاک کنند
درد مندان مهر از سر درد	جامه در بر چو صبح چاک کنند...
که وزیری به آن عزیزی را	بچنین خواری هلاک کنند

تاریخ مغول ص ۳۵۰ - ۳۵۱

۲ - طاری - ناگاه درآینده ، عارض .

۳ - متطرق - راه جوینده ، راه یابنده .

آن بلا روزگار می‌گذرانیدند... هر یسته دهنی را از سورت گرسنگی جان شیرین بلب رسید و هر فندق بنانی (۱) از بی نوایی بنانی درماند. جوانان خوبروی از فرط جوع بر چوپ تابوت پهلو نهادند و وشاقان (۲) خوش لقا و خورشید بیکران ماه سیما از تیغ و سنان متمردان و تعذیب و شکنجه متغلبان به درجه شهدا رسیدند...» (۳) و نیز قحطی و طوفان سختی که چند سال بعد یعنی در سنه ۷۱۹ به عهد پادشاهی سلطان ابوسعید در غالب بلاد پیش آمد و همه را سخت به وحشت افکند به حدی که برخی از پیشوایان مذهبی این حادثه ناگوار را اثر وضعی گناهان مردم و نتیجه اخلاق و کردار ناپسند آنان قلمداد کردند و از همین روی ابوسعید فرمان داد خمهای باده را شکستند و در میخانه‌ها را بستند (۴) و این امر از جهت یاد آور همان وضعی است که در زمان امیر مبارز الدین محمد مؤسس سلسله آل مظفر در فارس اتفاق افتاد زیرا وی چنانکه قبلاً اشارت رفت با همه شدت عمل و قساوت قلب و سابقه قتل و کشتار بی دریغی که داشت... در سال ۷۵۲ از گناهان خود استغفار کرده بتلاوت قرآن و عبادت و طاعت مشغول شد و به امر معروف و نهی از منکر پرداخت... ولی غالباً بدست خود مردم را سیاست می‌کرد و در جلوگیری از منهیات سختگیری را از حد می‌برد، بهمین جهت مردم بذله‌گوی شیراز از او چندان به خوشی نام نمی‌بردند و او را پادشاه محاسب می‌خواندند...» (۵)

۱ - بنان به فتح اول سرانگشت .

۲ - وشاق - به ضم ، یا به کسر اول پسر ساده رو وزیرا . . . (فرهنگ معین)

۳ - سمط العلی للحضرة العلیا ، ناصر الدین منشی کرمانی ، بتصحیح عباس اقبال

تهران ۱۳۲۸ شمسی ، ص ۸۸ . . . ۴ - تاریخ مغول ، ص ۳۴۵ - ۳۴۶ .

۵ - همان کتاب ص ۴۲۵ ؛ ایضاً تاریخ عصر حافظ ، ص ۱۸۰ - ۱۸۱ و ۱۸۲ - ۱۸۵

خواجه حافظ در غزلی بطالع :

بود آیا که در می‌کده‌ها بگشایند

در اشاره بهمین معنی فرموده است :

در میخانه بیستند خدایا مپسند

گره از کار فرو بسته ما بگشایند

که در خانه تزویر و ریا بگشایند

حافظ ، شاعر اندیشمند و نکته سنج شیراز که در همان عصر می زیست و طبعاً مخالف هر نوع سالوس و زهد فروشی و ریاکاری بود (۱) در برخی از اشعار نغز خویش مانند غزل زیر بدین اوضاع و احوال اشارت نموده است :

بود آيا که در می‌کده‌ها بکشایند	گره از کار فرو بسته ما بکشایند
اگر از بهر دل زاهد خودین بستند	دل قوی دار که از بهر خدا بکشایند
بصفاي دل رندان صبحی زدگان	بس در بسته بمفتاح دعا بکشایند
نامه تعزیت دختر رز بنویسند	تا همه مغبچگان زلف دو تا بکشایند
گیسوی چنگ بیرید بمرگ می‌تاب	تا حریفان همه خون از مرثه‌ها بکشایند
در میخانه بیستند خدایا میسند	که در خانه تزویر و ریا بکشایند
حافظ این خرقة که داری تو بیینی فردا	که چه ز نار (۲) ذریرش به دغ (۳) بکشایند (۴)

و نیز در غزل شیوای دیگری به مطلع :

دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند / پنهان خورید باده که تعزیر (۵) میکنند

بهمین معانی ناظر بوده در آنجا که فرموده :

ناموس عشق و رونق عشاق می‌برند	عیب جوان و سرزنش پیر می‌کنند
جز قلب تیره هیچ نشد حاصل و هنوز	باطل درین خیال که اکسیر می‌کنند

۱ - برای آگاهی بیشتر در این باره رجوع شود به مقاله نگارنده به عنوان (مناسبات

حافظ و شاه ولی) جزو نشریه دانشکده ادبیات اصفهان ، سال ۱۳۴۵ ، ص ۱-۲۸

۲- زنا: رشته‌ای متصل به صلیب که مسیحیان به گردن خود آویزند ، کمر بندی

که زردشتیان به کمر بندند (فرهنگ معین)

۳ - دغا : غدر و مکر و فریب ...

۴ - دیوان حافظ ، ص ۱۳۷ .

۵ - تعزیر : ملامت کردن ، مجازات کردن ، تأدیب ما دون الحد (در امری که

حد شرعی ندارد)

گویند رمز عشق مگوئید و مشنوید مشکل حکایتیست که تقریر می کنند
 ما از برون در شده مغرور صد فریب تا خود درون پرده چه تدبیر می کنند
 و در مقطع آن برخی از طبقات مردم متظاهر و ریاکار عصر خود را مورد انتقاد شدید
 قرار داده و گفته است :

می خور که شیخ و حافظ و مفتی (۱) و محتسب (۲)

چون نیک بنگری همه تزویر می کنند (۳)

و چنانکه برخی از فضلا و نویسندگان نیز آورده اند (۴) هیچ بعید نیست که مراد
 حافظ از (محتسب) در بیت مزبور و همچنین در مطلع غزلی دیگر که گفته :
 اگر چه باده فرحبخش و باد گلبیزست به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیزست
 همان امیر مبارزالدین محمد بوده باشد که در امر بمعروف و نهی از منکر
 سخت مبالغه می نمود .

قد رسلم اینکه عناد حافظ با اهل ریا و تزویر و مبارزه برضد تظاهر
 و زهد فروشی که در اشعار او شواهد فراوانی در این باره دیده می شود امری اتفاقی
 یا از روی تفنن و تفریح نیست و اشاراتی هم که در باب رواج آشوب و فتنه و بی وفایی
 و نظایر آن در دیوان وی مشهودست همه با شواهد تاریخی تأیید می شود (۵) خاصه
 آنکه عبید زاکانی شاعر و نویسنده خوش طبع و لطیفه پرداز و نقاد آن دوره که
 معاصر حافظ و شاهد همان اوضاع و احوال بوده در سراسر آثار طنز آمیز خویش

۱ - مفتی : فتوی دهنده ، فقیهی که در مسایل شرعی بدو رجوع کنند .

۲ - محتسب : نهی کننده از امور ممنوع در شرع .

۳ - دیوان حافظ ص ۱۳۶ .

۴ - تاریخ مغول ، ص ۴۲۵ و حاشیه آن ؛ ایضاً از سعدی تا جامی ادوارد برون
 ترجمه علی اصغر حکمت ، چاپ دوم ، ۱۳۳۹ ، ص ۳۷۲ .

۵ - تاریخ عصر حافظ ، ص ۱۸۱ - ۱۸۵ و ۳۹۵ - ۴۰۱ و سایر صفحات .

که براستی جد و حقیقت به زبان هزل و طیبیت است مانند رساله دلگشا و تعریفات و اخلاق الاشراف، باطعن و تعریض و نکته سنجی خاص خود، حافظ وار، بنقد اخلاق و رفتار بیشتر طبقات مردم آن زمان پرداخته است و از اینرو میتوان آثار اورانیز مانند اشعار حافظ، آینه نمودار آن عصر دانست .

عبید در شکایت از وضع روزگار خویش گفته :

حاصل ز زندگانی ما جز وبال نیست وز روزگار بهره بجز از ملال نیست...
 در وضع روزگار نظر کن بچشم عقل احوال کس می پرس که جای سؤال نیست...
 در موج فتنه ای که خلائق فتاده اند فریاد درس بجز کرم ذوالجلال نیست (۱)
 و در رساله اخلاق الاشراف در باره مذهب مختار بزرگان عصر خود نوشته :
 «... و بسبب این عقیده است (نفی مبدأ و معاد و بقای روح ...) که قصد خون و مال
 و عرض خلق پیش ایشان خوار و بیمایه مینماید...» (۲) و هم درین خصوص آورده:
 «... هر کس باید که آنچه او را به چشم خوش آید آن بیند و آنچه به گوش خوش آید
 آن شنود و آنچه مصالح او بدان منوط باشد از خست و ایذا و بهتان و عشوه و دشنام
 فاحش و گواهی به دروغ آن بر زبان راند اگر دیگری را بدان مضرتی باشد یاد دیگری را
 خانه خراب شود بدان التفات نباید کرد و خاطر را از این معنی خوش باید داشت...» (۳).
 نکته جالب توجه این که بر طبق قراین و امارات متقن تاریخی و اشارات ادبی که در
 جای خود ذکر خواهد شد در نیمه دوم قرن هشتم اهالی فارس به حدی از جو رو ستم
 عمال و شحنگان و قتل و غارت امرا و حکام آل مظفر و ناامنی و پریشان حالی ممتد، به
 ستوه آمده بودند که پس از شنیدن خبر هجوم امیر تیمور به ایران، به مصداق دفع

۱ - کلیات عبیدزاکانی، بتصحیح پرویز اتابکی، ص شانزده مقدمه و ۶۷ متن .

۲ - همان کتاب ص ۱۶۳ .

۳ - ایضاً همان کتاب ص ۱۶۸ .

فاسد به افسد ، آرزوی حمله او را که در قساوت قلب و خونریزی از چنگیز هم گذرانیده بود (۱) بر سرزمین فارس در دل می پروراندند تا مگر به برکت وجود او از آنهمه پریشانی رهایی یابند!! (۲).

باید دانست که اگر روزگاری انوری شاعر توانای قرن ششم هجری بعد از گرفتاری سلطان سنجر به دست ترکان غزدرقصیده‌یی بلند و استادانه و مؤثر به مطلع: بر سمرقند اگر بگذری ای باد سحر نامه اهل خراسان به بر خاقان بر از محمود بن محمد بغراخان خواهرزاده سنجر ، برای دفع شرغزان و رفع خرابی خراسان استمداد کرده (۳) حافظ نیز در غزلی شکوایی و نغز مانند دیگر مردم فارس در عصر خود آرزومند هجوم امیر تیمور برای تحول و تغییری مطلوب در وضع عالم و زندگی فرزندان آدم شده و گفته است :

سینه مالامال در دست ای دریغا مرهمی	دل ز تنهایی بجان آمد خدا را همدمی
چشم آسایش که دارد از سپهر تیز رو	ساقیا جامی بهمن ده تا بیاسایم دمی
زیرکی را گفتم این احوال بین خندید و گفت	صعب روزی بو العجب کاری پریشان عالمی
سوختم در چاه صبر از بهر آن شمع چگل	شاه ترکان (۴) فارغست از حال ما کورستمی
در طریق عشقبازی امن و آسایش بلاست	ریش باد آن دل که بادرد تو خواهد مرهمی
اهل کام و ناز را در کوی رفتی راه نیست	ره روی باید جهان سوزی نه خامی بیغمی
آدمی در عالم خاکی نمی آید بدست	عالمی دیگر بیاید ساخت وز نو آدمی
خیز تا خاطر بدان ترك سمرقندی (۵) دهیم	کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی (۶)

۱- در این باره رجوع شود به تاریخ مغول، ص ۷۲؛ ایضاً از سعدی تاجامی، ص ۲۴۰.

۲- تاریخ عصر حافظ، ص ۳۹۶.

۳- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح الله صفا، ج ۲، تهران ۱۳۳۹، ص ۱۱۵-۱۱۶.

۴ و ۵- مراد از شاه ترکان و ترك سمرقندی امیر تیمور گورکانی است.

۶- اشاره به مطلع قصیده معروف رودکی است.

گریه حافظ چه سنجد پیش استغنای عشق کاندرین دریا نماید هفت دریا شبنمی (۱)
 دیری نپایید که فارس و شیراز نیز مانند سایر نواحی کشور عزیز ما ایران
 پی سپر ستوران لشکر خونخوار تیمور گردید و بدبختانه این غلبه برای مردم
 آن دیار حاصلی جز پریشانی و سیه روزی بیار نیاورد.

شرف الدین علی یزدی مورخ معروف معاصر تیمور در کتاب ظفر نامه شرح
 استیلای تیمور را بر فارس بدینگونه بیان کرده است :

« ... چون اولاد واسباط محمد مظفر از مدتی باز، در آن ممالک دست یافته
 و هر يك در شهری و قصبه‌یی لواء سلطنت برافراشته و داعیه آن داشت که سکه
 و خطبه بنام او باشد و با وجود قرابت نزدیک اقارب چون عقارب نیش زهر آلود
 قهرتیز کرده پیوسته قصد خون و مال یکدیگر داشتند . . . و هر که از ایشان بر یکی
 از خویشان دست می‌یافت اگر خویش می‌بخشید البته میل میکشید و پسر با پدر و پدر با
 پسر همین طریق میورزید و بدین واسطه در زمان ایشان رعایای بیچاره همواره
 دستخوش رنج و عنا و لگدکوب هر محنت و بلا بودند . درین وقت که مرحمت حضرت
 صاحب قران (امیر تیمور) سایه اتمام بر انتظام امور آن مملکت انداخته بود
 علما و مشایخ و اهالی فارس و عراق صورت حال و مقابح افعال آن طایفه (آل مظفر)
 به عز عرض رسانیدند و (ما حصل) درخواست آنکه نواب کامکار مقالید حل و عقد آن
 دیار دگر بار به دست اقتدار و اختیار ایشان باز نگذارند که مسلمانان در مشقت و
 پریشانی می‌افتند بنا بر این روز دوشنبه بیست و سیوم جمادی الآخر (کذا) (سال ۷۹۵)
 حکم جهان مطاع بگرفتن ایشان صدور یافت . . . »

۱ - دیوان حافظ ، ص ۳۳۲ ؛ ایضاً تاریخ عصر حافظ ، ص ۳۹۶ ؛ ایضاً مقدمه

کلیات عبید زاکانی بقلم عباس اقبال ص سی و هفت .

همین مورخ در باره قتل عام آل مظفر به امر تیمور چنین آورده :

«... روز جمعه بیست و هفتم جمادی الاخر (کذا) حضرت صاحبقران از شیراز

نهیضت فرموده به سعادت و اقبال به جانب اصفهان روان شد... سه شنبه هشتم

رجب قومه محل نزول همایون گشت و فرمان واجب الاذعان بقتل آل مظفر جریان

پذیرفت و خرد و بزرگ ایشان را بیاساق رسانیدند و دیگر ذکور ذریات آن دودمان

که در یزد و کرمان بودند داروغگان هم در آنجا کار ایشان ساختند...» (۱)

و بمصداق این بیت :

ثم انقضت تلك السنون و اهلها و كانها و كانهم احلام

آن روزگار و اهل آن سپری شدند چنانکه گویی همه خواب و خیالی بودند!!

باری توجه امیر تیمور به فارس و تصرف آن خطه موجب بهبود اوضاع نشد

و حافظ که قبلاً مانند دیگران خیال خام پخته و آرزوی بیهوده در دل پرورانده

بود پس از این واقعه از سر ندامت و افسوس با سرودن این غزل دل غم‌دیده و

خاطر افسرده را تسکین داد: *شکوه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

دوبار زیرك و از باده كهن دو منی *تال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

من این مقام به دنیا و آخرت ندهم

هر آنکه کنج قناعت به گنج دنیا داد

بیا که رونق این کار خانه کم نشود

ز تندباد حوادث نمی توان دیدن

بین در آینه جام، نقشبندی غیب

ازین سموم که بر طرف بوستان بگذشت

۱ - ظفرنامه، شرف الدین علی یزدی، ج ۱، ص ۴۴۰ - ۴۴۳؛ تاریخ عصر

به صبر کوش تو ای دل که حق رها نکند چنین عزیز نگینی به دست اهر منی (۱)
 مزاج دهر تبه شد درین بلا حافظ کجاست فکر حکیمی ورأی بر همنی (۲)
 نکته‌یی که ذکر آن در اینجا لازم بنظر میرسد و آن مؤید پشیمانی حافظ
 و روشنگر موضوع غزل مذکورست اینکه به قول عبدالرزاق سمرقندی صاحب
 تاریخ مطلع السعدین و مجمع البحرین - حافظ در اشاره به فتح خوارزم به دست
 امیر تیمور در سال ۷۸۱ در مقطع غزل معروف خود :

سحر با باد می‌گفتم حدیث آرزومندی خطاب آمد که واثق شو به الطاف خداوندی
 گفته است :

به خوبان دل مده حافظ بین آن بیوفائیا

که با خوارزمیان کردند ترکان سمرقندی
 و بعداً شاید پس از ورود امیر تیمور به فارس آنرا تغییر داده و بنا به مصلحت
 روز، به صورت زیر :

به شعر حافظ شیراز پستی رقصند و می نازندت فریبی

سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی
 که با اکثر نسخ دیوان او نیز مطابقت دارد، در آورده باشد. (۳)
 به قول مورخ دانشمند و درستکار ابوالفضل بیهقی : « ... این حکایت بیابان
 آمد و خردمند که در این اندیشه کند تواند دانست که این بزرگان روزگار بر چه
 جمله بوده‌اند ... وفایده کتب و حکایات و سیر گذشته اینست که آنرا بتدریج بر خوانند

۱ - مراد از عزیز نکین (فارس و شیراز) و از اهریمین (امیر تیمور) است .
 تاریخ عصر حافظ ، ص ۳۹۶ - ۳۹۷ .

۲ - دیوان حافظ ، ص ۳۳۸ : تاریخ عصر حافظ ، ص ۳۹۷

۳ - دیوان حافظ ، حاشیه ص ۳۰۷ به قلم میرزا محمد قزوینی ؛ ایضاً از سعدی تا
 جامی ، حاشیه ص ۳۷۹ .

و آنچه بیاید و بکار آید بردارند ... » (۱) .

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ (۲)

و به نظر نگارنده آنچه پس از گذشت قرون و اعصار برای ما ارزش علمی

و عملی دارد اینست که بدانیم :

حدیث نیک و بد ما نوشته خواهد شد زمانه را قلم و دفتری و دیوانیست



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱ - تاریخ بیهقی ، بتصحیح دکتر علی اکبر فیاض، مشهد، ۱۳۵۰، ص ۳۷ و ۳۹ .

۲ - قرآن مجید ، سورة یوسف ، قسمتی از آیه ۱۱۱ .